فهرست

[مقدمه 2](#_Toc64989512)

[ادامه نکته پنجم: 2](#_Toc64989513)

[نکته ششم: 6](#_Toc64989514)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / حسن خلق و سوء خلق

# مقدمه

عرض شد در نکته پنجم افزون بر اینکه حسن خلق به‌عنوان رفتار ارتباطی دارای رجحان است حسن خلق درونی هم لااقل با قانون ملازمه محکوم به رجحان و استحباب است. ممکن است روایات هم پیدا کنیم که این را اثبات کند.

# ادامه نکته پنجم:

سؤال بعد در نکته پنجم این بود که رابطه استحباب وصف درونی و افعال ظاهری چه رابطه‌ای است؟ این دو چه نسبتی باهم دارند. احتمالاتی وجود دارد:

1. این دو مشروط به هم‌اند. آن‌هایی که می‌گوید حسن خلق رفتاری نیکوست در صورتی است که پشتوانه باطنی داشته باشد و بالعکس آن‌هایی که می‌گوید به‌عنوان پدیده باطنی استحباب دارد در صورتی است که فعلی از آن صادر شود. احتمالاتی اینجا وجود دارد که قائل به مشروطیت ظاهر به امر باطنی یا مشروطیت باطنی نسبت به فعل ظاهری شویم که در این صورت روایاتی که در حسن خلق رفتاری بود همه مقید می‌شوند و در صورت استحباب دارد که باطنش هم نگاه مثبت و حسن خلق باطنی باشد و الا این‌طور نیست و رجحان ندارد. ممکن است با این قرینه بگوید همه این روایات زیادی که می‌گوید حسن خلق رفتاری داشته باشد حسن خلقی است که در دلش هم باشد. یا این است یا اینکه فقط آداب شکلی و رفتاری را می‌گوید. از طرف دیگر حسن خلق باطنی و جوانحی را ممکن است کسی بگوید در صورتی استحباب دارد که مبدأ صدور فعل شود. این دو احتمال است. نتیجه این می‌شود که ما تعدد حکم نداریم که این باشد یا آن‌هم باشد. بلکه رفتار برآمده از امر باطنی یا امر باطنی که مبدأ صدور امر ظاهری شود. این‌یک احتمال.
2. خیر دو حکم مستقل داریم. یک حکم داریم که رفتارهای شما این‌طور باشد و آداب نیکویی باشد. وجهی هم برای تقید این‌ها نداریم که مقید کنیم که باطنی هم باید این‌طور باشد. اگر کسی با زحمت حسن خلق در رفتار نشان می‌دهد به استحباب عمل می‌کند ولو با زحمت یا اوایلی که ملکاتی پیدا می‌کند ریاضتی می‌کشد و با تمرین این‌ها را می‌خواهد ملکه را در خودش شکل دهد. این هم مستحب است و مطلوبیت دارد. این در طرف روایاتی که حسن خلق رفتاری را می‌گوید. ظهور حسن خلق در همین رفتارهاست و جاهایی قرائن خاصه هم داریم که افعال و رفتارها را می‌خواهد بگوید. آنجایی هم که روایات خاصه داریم که حسن بشر و سلام و مصافحه و سخن سنجیده می گودی مطلق است چه روحیه پشت سرش باشد چه نه. وجهی که می‌شود برای تقیید این‌ها گفت یکی از این دوتا است. یا باید بگوید حسن خلق مفهومش دارای آن امر باطنی هم هست که این‌طور نیست یا اینکه ارتکازی باشد که رفتارها در صورتی مستحب است که با آن امر باطنی باشد که این هم نیست. افزون بر اینکه در روایات خلق و سجیه و این‌ها را دارد. روایت نهم باب 92 است:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْخُلُقَ مَنِيحَةٌ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقَهُ فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَ مِنْهُ نِيَّةٌ فَقُلْتُ فَأَيَّتُهُمَا أَفْضَلُ‏ فَقَالَ‏ صَاحِبُ‏ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَ صَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ أَفْضَلُهَا»[[1]](#footnote-1)

می‌گوید کسانی هم هستند که با سختی خود را عادت می‌دهد و می‌گوید این افضل است. اشعاری به این دارد که لازم نیست همه‌چیز ریشه باطنی داشته باشد بلکه اگر با ریاضت به آن برسد شاید دارای ارزش بالاتر هم باشد.

سؤال: ریاضت بله ولی بعضی هستند آداب ظاهری را خوب رعایت می‌کنند اما درون پوچ است.

جواب: یک بحثی داشتیم که سابق هم طرح می‌کردیم که می‌گوید آیه شریفه که می‌گوید **﴿لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُون‏﴾**[[2]](#footnote-2)اینجا ممکن است کسی بگوید آدابی که انجام می‌دهید ریشه‌دار باشد. می‌گفتیم معنای آنها این نیست که مقید کند و وجوب مشروط را بگوید. وجوب امربه‌معروف را مشروط نمی‌کند که بگویی من که اهل عمل نیستم پس امربه‌معروف واجب نیست. بلکه تکلیف ثانوی می‌آورد. امربه‌معروف بکن عمل هم بکن و الا عقابت می‌کنند. بحث کرده‌ایم **﴿لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُون‏﴾** و آیه **﴿أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُم﴾**[[3]](#footnote-3)‏ از این‌ها استفاده مشروط شدن وجوب امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد دیگران نمی‌شود

سؤال: حتی روایتی که می‌گوید «لَعَنَ اللَّهُ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوف‏...»[[4]](#footnote-4)

جواب: حتی آن و می‌گوید لعن می‌کند. در بحث ما نکته‌ای که فرمودید همین‌طور است. روایاتی است که می‌گوید اگر ظاهر و باطن تفاوت داشته باشد شعبه‌ای از نفاق است. اینکه در ظاهر کمی تفاوت داشته باشد نفاق است. و تقیه داستان دیگری دارد. در روایاتی دارد که اگر عمل او بیش از بار باطنی اوست نوعی نفاق است. و حالا گاهی این مرجوحیت دارد و جاهایی حرمت دارد. بنابراین اگر کسی بگوید آنچه در روایات آمده که ظاهر باید منطبق بر باطن باشد و الا نوعی نفاق دارد و بلکه به‌عکس، باید درون شخص خیلی پرتر از ظاهرش باشد رابطه‌اش بااینکه گفتید حسن خلق رفتاری مستقلاً رجحان دارد و مشروط به وجود امر باطنی نیست چیست؟ عرض ما این است که آنها قرینه نمی‌شوند برای اینکه وجوب این‌ها مشروط است.

سؤال: حتی در جایی که مخالف هم باشند.

جواب: حتی مخالف هم باشند. نمی‌شود گفت سلام نکن جواب سلام نده تبسم نکن مصافحه نکن زیرا در دلت نیست. می‌گوید این‌ها را حتماً انجام بده ولی کاری بکن که در دلت هم همراه شود. این تکلیف مرکب جدید است نه اینکه این را به آن گره بزند. باطن را درست کن نه اینکه می‌گوید باطن را به‌ درست کردن ظاهر مشروط کردم.

سؤال:در مراتبی اگر باطن همراه نباشد وجوب توصلی دارد. مثلاً جواب سلام بده ولو از روی نفاق.

جواب: یعنی نه دوستی دارد نه علاقه و در دل دشمنش است ولی هیچ‌کدام دلیل نمی‌شود جواب سلام را ندهد. این هم از این مسئله.

سؤال: تحویل گرفتنی که ناشی از دورویی باشد می‌شود گفت ادله...

جواب: جاهایی ممکن است. علی‌القاعده می‌گوییم.

سؤال: توصلی واقع شد ولی ممکن است همراه معصیت هم باشد...

جواب: ممکن است عناوینی پیدا شود که ثانوی باشد و مرجوح یا حرام کند. بابی هم داریم که دو چهرگی را خیلی منع می‌کند. ذووجهین ذولسانین. این‌ها را هم می‌شود دید که مثل نفاق است. می گودی نامناسب بودن باطن و ظاهر خوب نیست. این عنوان ثانوی است. می‌گوید ظاهر را با باطن یکی کن. نه اینکه ظواهر را درست نکن چون باطن نیست این غلط است که در عوام هم دیده می‌شود. دلت را درست کن چه‌کار به بقیه داری اشتباه است.

سؤال: آیا این رفتارهای منافقانه را مستحب می­دانیم؟ جاهایی تواضع است اشکال ندارد اما افرادی واقعاً منافق‌اند.

جواب: ما همین‌جا می‌گوییم این‌ها مستحب است. منافقانه‌اش بد است یعنی چون باطنش درست نیست این بد است و الا این تکلیف را انجام نده یا ترک مستحب کردید خوب نیست. اگر کسی بگوید تزاحم درست می‌شود مثلاً بگوید حال منافقانه حرام است و این‌طرف هم عمل‌های استحبابی باشد و الآن هم نمی‌شود این‌ها را جمع کرد در این صورت درست است که انجام ندهد.

سؤال: یعنی اگر برای خدا سلام نمی‌کند. مطلوبش شارع باشد....

جواب: آن را هم نوشته‌ایم که دنیای از بحث داریم که ثواب و عقاب و مطلوبیت در توصلیات به چه نحو است که بحث می‌کنیم.

سؤال: رفتار برای خدا انجام نمی‌دهد به نیت استحباب هم انجام نمی‌دهد صرف رفتار ظاهری است.

جواب: ولی این مصداق امر خداست. خدا هم آن را توصلی گفته و نگفته با قصد انجام بده. منتهی آیا در مستحبات بدون قصد قربت ثواب دارد یا نه باید بحث کنیم می‌گوییم بله. مصداق اطاعت است ثواب تفضیلی هم دارد. درهرصورت مصداق طاعت است خدا گفته جواب سلام بده بخند مصافحه بکن ولو اینکه در دلش هم فحش می‌دهد این‌طور است. پس عرض ما دوتاست یکی اینکه ترغیب‌های استحبابی یا وجوبی مقید به این نیست که باطن هماهنگ باشد و آنچه گفته‌شده باطنت را درست کن مثل **﴿لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُون‏﴾** است که وجوب مشروط ایجاد نمی‌کند بلکه تکلیف مضاعفی می‌آورد.

عرض دوم اینکه اگر جاهایی از دلیل استفاده کنیم که دورویی ظاهر و باطن حرام است یا مکروه است بعد هم حال متزاحمی شخص داشته باشد و تزاحم واقعی باشد و الآن نمی‌تواند یا باید ظاهر را ترک کند یا با انجام حالت دورویی داشته باشد کدام تکلیف را عمل کند اینجا واقعاً تزاحم است اگر در طرف حالت منافقانه الزامی وجود دارد یا مکروه است در این صورت از باب تزاحم می‌گوییم ظاهر کاری نکند. این تبصره است که شرع می‌گوید تزاحم ندارد برو کارت را درست کن.. بله اگر جایی تزاحم باشد حرف شما درست است.

سؤال: جاهایی به کاری که ظاهراً مستحب است اگر بخواهد منافق باشد باید سلام را بدهد و الا هدف نفاقش تحقق پیدا نمی‌کند و مقدمه نفاق است.

جواب: این هم مقبول نیست. اینکه کسی بگوید نفاق نورز یعنی این کارها را نکن. مفهومش این هم نیست. نفاق نورز یعنی باطنت را درست کن نه اینکه آن کار خوب ظاهری را انجام نده. اگر فنی بگوییم نفاق نورز یا باید بگوییم باطنت را درست کن یا آنها را انجام نده اما با مناسبات حکم و موضوع میگوییم یعنی باطنت را درست کن. تمام ادله‌ای که می‌گوید باطن و ظاهرت هماهنگ باشد می‌گوید باطنت را درست کن نه اینکه ظاهر مشروط به درست کردن باطن است.

سؤال: روایتی داریم در مورد پیامبر یا امیرالمؤمنین که کسی آمد به پسرم بگو خرما نخور امام گفت برو فردا بیا...

جواب: روایات را هم باید دید. شاید همان‌جایی باشد که امر استحبابی باشد که چیز مهم‌تری باشد. از این روایاتی که ما گفتیم تقیید و مشروط شدن وجوب اعمال ظاهری و تکالیف به درست شدن باطن، استفاده نمی‌شود. اگر چیزهایی واقعاً تزاحم واقعی بود و آن‌طرف هم اهم بود ممکن است بگوییم

سؤال: تزاحم را بیشتر توضیح می‌دهید که چطور قابل‌تصور است؟

جواب: فعلاً آن در شرایطی است که قدرت ندارد باطنش را درست کند و خدا هم نمی‌تواند تکلیف کند این را انجام بده باطنت هم درست کن. مثل‌اینکه غریق را نجات بده و غصب هم نکن که هر دو را نمی‌شود انجام دهد. نمی‌تواند هم امربه‌معروف کند هم عمل کند یا هم ظاهر را انجام دهد باطن را هم هماهنگ کند جمعشان ممکن نیست در این لحظه. پس یکی را باید انجام دهد. فقط گاهی تزاحم می‌شود.

سؤال: آنجایی که طرف مذاکره می‌رود و بشاش است آیا مصداق نفاق است؟

جواب: نکته خوبی است. گفت دیپلماسی اصل نفاق است. اصل این است که دروغ می‌گویی و آن‌هم می‌داند که تو دروغ می‌گویی!

جاهایی به‌عکس چیزی که تا الآن می‌گفتیم داریم شبیه چیزی که شما می‌گویی. مثلاً با منافق یا کافر که دلت را نمی‌توانی بپذیری ولی ظاهرت را درست کن. دیده‌اید که می‌گوید نمی‌شود بادل پاک با او مواجه شد ولی ظاهر را رعایت کن. تألیف قلوب است مثلاً یا چیزهای دیگر.

سؤال: اینکه فرمودید طرف برود باطنش را درست کند، به لحاظ تیپ‌شناسی بعضی قیافه خشمگین دارند ولی باطن خوبی دارند و میگویند من بشاشم.

جواب: خیلی افراد می‌گویند عکس‌های تو خیلی جدی است ولی خودت این‌طور نیستی!

عرض می‌کنم تبصره دیگر این است که مواردی در خود روایات تجویزشده است که ظاهری ارائه بده ولو در باطنت نیست. در سوره ممتحنه هم دارد که **﴿أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾[[5]](#footnote-5)**. شاید ظهور داشته باشد که ولایت نیست ولی ان تبروهم هست.

سؤال: **﴿قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّه﴾[[6]](#footnote-6)**‏ باید قیدی باشد ....

جواب: آن را بحث می‌کنیم که دایره حسن خلق کجاست. مسلمان یا کافر است بحث می‌کنیم.

# نکته ششم:

نکته دیگر اینکه حسن خلق همان‌طور که گفته شد مفهوم عرفی دارد و مصادیقش هم منحصر در آن‌هایی نیست که در روایات آمده است. هرچه عرف در حسن ارتباط تعریف می‌کند مصداق روایات می‌شود. می‌تواند حتی مصادیق جدید پیدا کند که امری درزمانی حسن خلق به شمار می‌آید و زمان دیگری حسن خلق به شمار نمی‌آید. در همین اوضاع کرونا دست دادن و مصافحه حسن خلق نیست. در ازمنه متفاوت ممکن است مصادیق متفاوت باشد. مصادیقی که در روایات آمده بحث دیگری دارد اما مصادیقی که نیامده ، زمانی حسن خلق حسن رابطه تفسیر می‌شود و زمانی از آن مقوله بیرون می‌رود. پس پدیده عرفی است مصادیقش لازم نیست در عصر شارع باشد. می‌تواند آن زمان باشد و بعد کنار رود و بالعکس که روشن است بحث خاصی ندارد. سؤالی ممکن است مطرح شود که در بعضی روایات حسن خلق تفسیر شده و آیا آن تفسیر می‌خواهد حقیقت شرعیه درست کند یا نه؟ به‌عنوان نمونه روایت 42 همین باب است که در بعضی استفتائات هم آمده است. در معانی الاخبار است:

«ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ قَالَ تُلِينُ جَانِبَكَ وَ تُطِيبُ كَلَامَكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ‏»[[7]](#footnote-7)

لین جانب نرمی در برخورد است، به نحوی خفض جناح است و نزدیک به هم هستند. شاید بازهم چند روایت دیگر هم پیدا شود. درهرصورت سؤال شده و در پاسخ به سؤال که حد حسن خلق چیست امام این‌ها را فرمودند. آن‌وقت سؤال می‌شود که آیا می‌خواهد حقیقت شرعیه درست کند یا تفسیر چیست؟ ازلحاظ سندی مرسله است. ولی مرسله ابن محبوب وقتی می‌گوید ابن محبوب گفته بعض اصحابنا این از مرسله‌های عادی نیست چون ابن محبوب از اصحاب بزرگ است شاید در حد اعتبار هم باشد. به لحاظ معنایی به نظر نمی‌آید با مجموعه شواهدی که در پاسخ هست بخواهد حقیقت شرعیه درست کند و بگوید حسن خلق این است و یغر این نیست. حد حسن خلق اولاً این است که این در مقام تبیین ارتکاز عرفی است نه اینکه چیز جدیدی را بگوید. دوم اینکه سؤال و جواب درباره حد حسن خلق به معنا حد و تعریف منطقی نیست بلکه حداقل را می‌خواهد بگوید که با آن حسن خلق درست می‌شود شاید تفسیر مجموعی را هم تقویت کند. نکته سوم اینکه جوابی که اینجا آمده است مفاهیم کش‌داری است که نشان می‌دهد نمی‌خواهد خیلی حدوحصری بگذارد. «تُلِينُ جَانِبَكَ» لین جانب داشته باشد یا «تُطِيبُ كَلَامَكَ» کلام طیب داشته باش مفهوم کش‌داری است. جواب وسیعی است. حلم مدارا کوتاه آمدن همه این‌ها را می‌گیرد. طیب کلام و مواجهه با چهره گشاده هم همین‌طور. پس حضرت نمی‌خواهد تحدید کند. بلکه می‌خواهد بفرماید حسن خلق هم در چهره و است و هم در زبان است و هم در زبان بدن. از این حقیقت شرعیه استفاده نمی‌شود.

1. . [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج2، ص101.](http://lib.eshia.ir/11005/2/101/أفضلهما) [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره صف، آیه 2. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره بقره، آیه 44. [↑](#footnote-ref-3)
4. [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج34، ص89.](http://lib.eshia.ir/71860/34/89/الآمرين) [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره ممتحنه، آیه 8. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره توبه، آیه 14. [↑](#footnote-ref-6)
7. . [معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، ج1، ص253.](http://lib.eshia.ir/15257/1/253/ببشر) [↑](#footnote-ref-7)